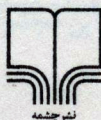


دخترِ ذرت | یک داستان عاشقانه

جوئیس کارول اوتس

ترجمه‌ی ناهید طباطبایی



نفر چشده

مقدمه‌ی مترجم

جوئیس کرول اوتس، نویسنده‌ی امریکایی، در سال ۱۹۳۸ در نیویورک به دنیا آمد. بعد از گذراندن دوره‌ی دبیرستان، به دانشگاه سیراکیوز رفت و در رشته‌ی ادبیات انگلیسی تحصیل کرد، سپس مدرک دکترایش را از دانشگاه ویسکانسین گرفت و بعد به نوشتن داستان و تدریس در دانشگاه‌های دیترویت و انتاریو پرداخت، در حال حاضر و در دانشگاه پرینستون، ادبیات خلاق درس می‌دهد.

اوتس تاکنون بیش از هفتاد رمان، مجموعه داستان، مجموعه مقاله، نمایش نامه و مجموعه شعر منتشر کرده است. اغلب این آثار در ژانرهای ترسناک، پُر تعلیق، رمزآلود، هیجان‌انگیز طبقه‌بندی می‌شوند. این آثار زمینه‌های گوناگون تاریخی را در بر می‌گیرند.

اوتس شخصیت‌های داستان خود را از میان افراد عادی جامعه‌ی امریکا انتخاب می‌کند و زندگی عادی ایشان را با وسواس‌ها، اتفاق‌های ناگوار و خشونت و هیجان در هم می‌آمیزد و نشان می‌دهد زندگی‌شان چگونه تحت تأثیر نیروهایی خارج از کنترل خود به قتل و خودکشی می‌انجامد.

دخترِ ذرت بلندترین داستان از مجموعه‌ی دخترِ ذرت و دیگر کابوس‌هاست که در سال ۲۰۱۱ منتشر شده است. این مجموعه جایزه‌ی برام استاکر را از آن خود کرده و از آثار موفق اوست.

انتخاب این داستان برای ترجمه دلایل گوناگونی دارد: اول از همه این که تعلیق، هیجان، فضای امروزی و آشنای آن از همان ابتدا مخاطب را اسیر خود می‌کند و تا پایان داستان او را رها نمی‌کند. و بعد تکنیک فوق‌العاده‌ی او در شخصیت‌پردازی، فضاسازی، دیالوگ‌نویسی و همچنین ساخت پی‌رنگ، برای مخاطب آشنا با ادبیات حیرت‌انگیز است. داستان که از سه زاویه‌ی دید روایت می‌شود، خط سیری نامنظم را پی می‌گیرد، فضایی هذیان‌آلود و پُررمزوراز ایجاد می‌کند که جذابیت موضوع آن را صدچندان می‌کند. این داستان نمونه‌ی بسیار خوبی است برای این مدعا که وقتی نویسنده‌ای ابزار کار خود را به‌خوبی بشناسد، می‌تواند سبک خاص خود را به وجود بیاورد.

اوتس در آستانه‌ی هشتادسالگی همچنان به داستان‌نویسی و تدریس مشغول است و هر سال به طور متوسط دو کتاب به مجموعه‌ی آثار خود اضافه می‌کند. امیدوارم روزه‌به‌روز شاهد ترجمه‌های بیش‌تری از آثار خوش‌خوان و نوخ‌آمیز او در بازار نشر کشورمان باشیم.

آوریل

شما لعنتی‌ها!

چرا چرا می‌پرسید چرا موهای او.

منظورم موهای اوست! منظورم این است که دیدم چه طور در آفتاب مثل کاکل ذرت
هرنگ طلایی ابریشم است و زیر نور خورشید برق می‌زند. و چشم‌هایش هیجان‌زده
و ایستاده به من خندیدند انگار نمی‌دانست (اما چه کسی می‌دانست؟) جود چه
می‌خواهد. چون من جود گمنام هستم، من ارباب چشم‌ها هستم. چشم‌های
بی‌تجربه‌ای مثل چشم‌های شما، نمی‌توانند درباره‌ی من داوری کنند. لعنتی‌ها!

او مادرش بود. آن‌ها را با هم دیدم. دیدم مادرش ایستاد تا او را ببوسد. آن تیر
عقب من نشست. من فکر کردم شما را وادار می‌کنم تا مرا ببینید. من نمی‌بخشم.
خب پس. مشخص‌تر شد. شما لعنتی‌ها یک جور گزارش را ماشین خواهید
دید شاید جایی هم برای جواب معاینه‌ی پزشک برای علت مرگ داشته باشد.

لعنتی‌ها هیچ سرنخی ندارند. اگر داشتید می‌دانستید ماشین کردن این گزارش
برای این که حقیقت یا حتی «واقعیت‌ها» را به شما نشان دهد، بی‌فایده است.

چرا چرا شب تولدم (۱۱ مارس)، که کامپیوتر من در کهکشان‌ها کلیک‌کلیک
می‌کرد، بر من آشکار شد که ارباب چشم‌ها آرزویم را برآورده می‌کند که این بود،
اگر ارباب باشی هر چه آرزو کنی به موقعش برآورده می‌شود.

او مرا جود گمنام نامید. در فضای سایبرنتیک ما همزاد بودیم.

به همین دلیل در گردش علمی کلاس ششم در موزه‌ی تاریخ طبیعی جود از هژده‌کوزه‌ی احمقانه‌ی بچه‌هایی که در نمایشگاه‌آنیگارا به قربانی کردن دختر ذرت خیره شده بودند، تعجب کرد. نمایش به صورت طبیعی نقاشی شده بود و برای بچه‌های کوچک‌تر از شانزده سال توصیه نمی‌شد، مگر باراهنمایی والدین. میان راه‌پله‌ای تاق‌دار، زیر نور فلورسنت وارد مکانی خاکی می‌شدی تا به دختر ذرت که نوار سیاهی دور موهایش بسته شده بود و صورتی تخت و چشمانی کور و دهانی باز از تعجبی همیشگی و حتی ترس داشت نگاه کنی و این تصویری بود که با قدرت به قلب جود نفوذ کرد، درست با همان قدرتی که هر تیری به قلب دختر ذرت می‌خورد، دلپش این بود.

چون این تجربه نشان می‌داد که خدا اجازه‌ی این کار را می‌دهد، دلپش این بود. چون هیچ‌کس نبود که جلو مرا بگیرد، دلپش این بود.

مُریدان

ما هرگز فکر نمی‌کردیم جود جدی بگوید!

ما هرگز فکر نمی‌کردیم این اتفاق‌ها بیفتد.

ما هرگز فکر نمی‌کردیم...

... هرگز!

هیچ‌کس هیچ دلیلی علیه...

.....

(جود گفت بردن نام او حرام است.)

جود از باب چشم‌ها بود. او در مدرسه رهبر همه‌ی ما بود. جود خیلی باحال

بود.

در کلاس پنجم جود به ما یاد داد چه‌طور نشسته بشویم. جود از کجا مواد

می‌آورد، ما نمی‌دانستیم.

جود همه‌ی رازها را می‌دانند.

رازهایی که هیچ‌کس دیگر نمی‌دانند.

«اکس اکس اکس» فیلم‌های ویدیویی در خانه‌ی جود.

مادر بزرگ جود، خانم ترهرن، بیوه‌ی یک آدم معروف بود.

ما به گربه‌های وحشی غذا می‌دادیم. باحال بود!